

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و ذهب الشيخ المتأله المتعصب لافلاطون و معلّميه و حکماء الفرس موافقاً لهم الى أنّه يجب أن يكون لكل نوع من الانواع البسيطة الفلكيّة و العنصريّة و مرکباتها النباتيه و الحيوانيه عقل واحد مجرد عن المادّه معتنّ فيه حق ذلك النوع و هو صاحب ذلك النوع و ربّه. و قد إستدل على اثباتها بوجوه<sup>۱</sup>:

صحبت ما در مثل افلاطونی و کیفیّت قضا و قدر و بداء به آن مجموع مباحثی رسید که در نظر رفقا هست. عرض شد در علم باری و علم عنایی، مقام اجمال و مقام تفصیل معنا ندارد و حقایق ربوبی در عین کشف تفصیلی به همان تحقق عینی خارجی بوده است که الان ما مشاهده می‌کنیم. و نسبت به چیزهایی که ما مشاهده نمی‌کنیم این قصور از ناحیه ماست اما این به معنای عدم تحقق نیست، این طور نیست که الان که فردا وجود نداشته باشد. الان که من صحبت می‌کنم فردا وجود دارد منتها ما از ادراک و درک این احساس فردا عاجز و ناتوان هستیم اگر از این عجز بیرون بیاییم و احاطه بر قوانین مادّه پیدا بکنیم و قوانین مادّه را در اختیار بگیریم همان طور که الان وجود حال را احساس می‌کنیم همین طور الان وجود فردا و پس فردا و گذشته را احساس می‌کنیم باحساس واحد و بلحظة واحدة.

تازه این مربوط می‌شود به مسئله مثال و ملکوت اما در آن عوالم ربوبی این مسئله دقیق‌تر است و جنبه ثبات در آن عوالم قوی‌تر، بطوری که کسی که احاطه بر همه عوالم داشته باشد و به مرتبه فعلیّت تامّه رسیده باشد در آن جنبه ثبات به اندازه‌ای قوی است که همان طور که اراده برخورد دارد، به علم وجودی نفس خود را اراده می‌کند.

و این جا حرفهای عجیبی است، اینها را باید در آن مباحث شهودی بزرگان و عرفاء و روایاتی که از ائمه علیه السلام در این باره رسیده جستجو کرد که چطور نفس ولیّ الهی چه پیامبر باشد چه امام علیه السلام باشد و چه عارف کامل، آن نفس ولیّ الهی از نقطه نظر ثبوت به مرتبه ثبوت تام رسیده و به مرتبه فعلیّت محضه رسیده است. ولی همین نفس در مراتب تعین خارج منطبق با تعین خارج آن عمل می‌کند. در بعضی از موارد اتفاق می‌افتد که آنها همین شهود را برای سایر افراد نیز به مرحله بروز در می‌آورند همین شهود را و همین احساس را به مرتبه بروز و ظهور در می‌آورند که آن موارد حالا دیگر موادی هست که در کتب مفصلات باید آنها را جستجو کرد.

علی کل حال این که صحبت می‌شود که در مقام علم عنایی، علم اجمالی نسبت به عینیّت اشیاء است اما در مقام تفصیل آن علم متبدّل به علم تفصیلی در نشئه ظاهر و عالم شهادت می‌شود عرض شد که این مطلب چندان مطلب دقیق و قابل تأملی نیست بلکه مقام اجمال و مقام تفصیل در یک مرتبه و در یک رتبه قرار گرفته‌اند. یعنی در عین اجمال، تفصیل است و در عین تفصیل، اجمال است. این همان نکته‌ای است که بسیاری از بزرگان با اینکه تا

حدودی مطلب را فهمیدند و انسان از لابلای کلماتشان و عباراتشان احساس می‌کند که به این مسئله رسیدند مثل مرحوم میرداماد رضوان الله علیه و همین‌طور خود مرحوم صدر المتالهین که یک اشاراتی به این قضایا دارد - خب آنهایی که مقام کشف دارند که جای خود دارند - ولی ما در عبارات آنها اضطراب می‌بینیم به خاطر همین مسئله است که نتوانستند بین اجمال و تفصیل جمع کنند.

به اجمال وقتی که می‌رسند می‌گویند این عنوان اجمال با تفصیل منافات دارد به تفصیل وقتی نگاه می‌کنند می‌گویند این تغییر و تحول در اجمال پیدا شده پس این دو با هم چطور جمع می‌شوند؟ از یک طرف از هیچ کدام هم نمی‌توانند دست بردارند نه می‌توانند اجمال را کنار بگذارند و نه می‌توانند تفصیل را. اجمال را نمی‌توانند کنار بگذارند چون بالاخره این عالم در مقام تعینات خودش و در این ظهورات و تقیدها و قیدهای خودش، خب دیگر معنا ندارد در آن وجود منبسط و مجرد و بسیط و صرف الحقیقه و صرف الوجود به همین قیود و به شکل و به همین کم و به همین عرض و به همین جوهر وجود داشته باشد. پس باید یک تغییر و تحولاتی پیدا شود که بتواند سنخیت پیدا بکند با آن وجود بحت و بسیط و با آن صرف الوجود خود.

این جاست که ناچار باید اجمالی را پذیرفت که بالاخره همین منبسطات در این عوالم مختلفه که امتزاجات مادی این بالاخره از نقطه اتصالش به آن عالم بحت و بسیط به چه حالتی باید بیفتد، به چه کیفیتی باید قرار بگیرد. چگونه ممکن است یک وجود مقید و یک وجود مادی و یک وجود محدود در یک وجود واحد و لارسم و اطلاقی بتواند در آن‌جا خودش را جای بدهد؟ خب با هم دیگر منافات دارند خودتان دارید می‌گوید قید، خودتان دارید می‌گوید ماده، خب آن‌جا که ماده‌ای وجود ندارد، آن‌جا که حدی معنا ندارد کیف معنا ندارد. اگر بخواهید این با حدش باشد همین حدود محدود در لامحدود موجب محدودیت لامحدود خواهد شد چون لامحدود می‌آید و به این محدود که می‌رسد خودش حد می‌خورد. پس این خُلف است که از لاحدی و اطلاقی خودش خارج می‌شود. این جاست که گیر کردند یعنی من حیث المجموع نتوانستند یک برداشت روشن و واضحی را ارائه بدهند یک چیزی فهمیدند به قول معروف این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید<sup>۱</sup> ولی نتوانستند در عبارات و در کلمات این مطلب را بیان کنند.

من خیال می‌کنم با توجه به مطالبی که ما در گذشته نسبت به این قضیه گفتیم دیگر شک و شبهه‌ای برای این مسئله باقی نمانده باشد، که ما در این‌جا آن عدم سنخیت بین ماده و مجرد را از میان برداشتیم، با برداشتن عدم سنخیت بین ماده و مجرد یک حقیقت واحده در این‌جا تشکل پیدا می‌کند که این حقیقت واحده به صور مختلفی در عین تشخیص و در عین تعین درمی‌آید<sup>۲</sup>. یعنی درعینی که سیاه است در همان عین هم سفید است در همان عین هم قرمز است در همان عین هم سبز است. یعنی در لحظه‌های مختلف...

۱- تلمیحی است به بیتي از یک غزل حضرت حافظ رضوان الله علیه

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

۲ - رجوع شود به افق وحی، ص ۶۶ و گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۹۳

تلمیذ: عدم منافات؟

استاد: عرض کردم ما عدم سنخیت بین همان ماده و بین همان مجرد را برداشتیم. پس بنابراین در این جا که ماده با مجرد در تناقض و تنافی نیست بلکه ماده و مجرد به ظهور یک حقیقت است هر دوی این ها به ظهور یک حقیقت واحده است منتها از یک دید وقتی انسان نگاه می کند به این حقیقت، از یک منظر و مرأی آن را مجرد می بیند و از یک منظر و مرأی نگاه بکند آن را ماده و دارای خصوصیت ماده می بیند.

یک تعیین در این جا بیشتر نیست همین مطلب را شما بپرید بالا، بپرید بالا، می رسید به عالم دیگر می رسید، می رسید به عالم صور. از عالم صور رد می شوید، می رسید به عالم معنا از معانی متفاوت می گذرید می رسید به معنای واحد. آنجا دیگر مقام اجمالی که آقایان می گویند در آن جا می شود تصور کرد یعنی فرض کنید وقتی که همه اینها حضور دارند و وجود دارند در عین حال این به یک نقطه واحده می رسند که در آن نقطه واحده مقام جمعیت است در عین آشفته حالی.

منال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیت است آشفته حالی<sup>۱</sup>

آن مقامی که مقام اجمال هست، آن مقام همان مقام وحدت هوهویه است که تعاریف مختلفی از آن مسئله می شود. پس علم عنایی حق نسبت به ظهورات خودش و نسبت به آثار خودش آن علم عنایی با این تشخیص خارجی و با این تعیین خارجی فرق نمی کند، هیچ تفاوتی نمی کند. پس دیگر ما نمی توانیم اصلاً نسبت به این مسئله فکر کنیم و صحبت بکنیم که این عالم کی بوده، چندسال پیش یک میلیون، دو میلیون، یک میلیارد هی برویم جلو، هی برویم جلو، هی عرضی همین طور جلو برویم تا به یک جایی (به قول شما Big Bang) می رسیم که در آنجا یک انفجار بزرگی شده و آنجا دیگر بعدش ظلمت است!! هان، یعنی آقا رسیدیم به این نقطه بعدش یک دفعه از این نقطه یک انفجاری انجام شده!!

امروزه هم که می گویند این حرفها کشک است دیگر، می گویند این چیزها ور افتاده. خب هر دفعه یک چیز می گویند!

این نقطه که به آنجا برسد بعدش ظلمت است، اصلاً دیگر این مسئله قابل طرح نیست چرا؟ چون وجودی دیگر در این جا در قبال عدم نیست که قبل از او عدم باشد، یک حقیقت واحده است که این حقیقت واحده هیچ قبل ندارد تا انسان بخواهد برای نقطه شروع وقتی را تعیین کند، قبلی ندارد.

تمام این عوالم ربوبی، تمام این عوالم لاهوت و جبروت، ملکوت علیا و سفلی نمی دانم این عوالم برزخ و مثال و عوالم ماده و اینها تمام اینها همه در یک تجلی واحد نه به تجلی که یک تجلی که عالم جبروت بوجود آمده<sup>۲</sup> در یک طرف نشسته یکخورده استراحت کرده حالا خسته شدیم خیلی زحمت کشیدیم حالا بعد از یک مدتی

۱- دیوان حافظ رضوان الله علیه، غزل ۴۶۳، طبع دکتر غنی و قزوینی

جهت اطلاع بر تفسیر این بیت رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد، ص ۵۱۹ تا ۵۲۳

۲- رجوع شود به کتاب الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۰ و افق وحی، ص ۱۱۸ و ۵۷۲ و رساله اجماع، ص ۸۹

بگذرد یک تجلی دیگر لاهوت بعد از جبروت بعد هی یک خورده صبر کند نه خیلی کار کردیم نه این جوری نیست دیگر قضیه خدا خستگی ..... لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ .....<sup>۱</sup>

در یک تجلی واحد کل ماسوی الله به چه می گویند این کاغذ ماسوی الله هست یا نیست این پارچه این پارچ آب بنده جنابعالی تمام اینها ماسوی الله کل ماسوی الله به یک تجلی واحد خلق می شود حالا آن خلق در چه مرتبه ای از آن تجلی است این هم عرض کردیم اینها همه بازگشت یک دوره مطالب گذشته است این به چه کیفیتی است. یعنی بوده است زمانی که بر خدا گذشته که اینها غلط است اصلاً دیگر زمان معنا ندارد در این جا منتها ازضیق عبارت داریم می گوئیم بوده است آن زمانی که بر خدا گذشته و خبری از این خلق او نبوده میلیاردها سال گذشته هزارها هزار، میلیارد میلیارد بعد خدا خسته شده ازاینکه تنهاست گفته خوب حالا بیایم و دست بکار شویم و خلاصه خلقی از خود بوجود بیاوریم زید و عمری بودجود بیاوریم انسان و شیطان و ملکی بوجود بیاوریم دریا و سماواتی بوجود بیاوریم منظومه سیاراتی بودجود بیاوریم هان خسته شدیم تنهائیم دیگر كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَاخْلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ<sup>۲</sup> بیایم خلاصه خودی نشان بدهیم چیزی نشان بدهیم درست شد، بعد اراده تعلق بگیرد بر این، این تصور تصور عامیانه است. مردم این طور تصور می کنند یک خدایی بوده و یک مدتی و تنها فقط برای خودش فقط برای خودش. اگر ما خدا را خدای غنی بالذات می دانیم خدای غنی بالاطلاق می دانیم، اگر علم خدا را همان نفس اراده او می دانیم<sup>۳</sup>، آن علم عنایی نسبت به اثر، نفس تعین آن اثر است، خب علم مگر می شود از عالم جدا بشود. مگر می شود شما برهه ای تصور بکنید که خدا بوده ولی علم به آثارش نداشته می شود<sup>۴</sup>.

خب این نقص است دیگر یعنی در یک زمان خدا جاهل بوده اینکه چه آثاری خلق می کند، چه خلایقی از خودش بوجود می آورد. می شود خدا جاهل باشد خوب نمی شود، وقتی که خدا جاهل نشد پس درهر مرتبه و برهه ای که تصور ذات ربوبی بشود در همان برهه علم او و قدرت او و حیات او هم همراه با آن برهه همراه با ذات ربوبی وجود دارد. ذات ربوبی، علم ذات ربوبی نسبت به خود مساوی<sup>۵</sup> لعلمه و آثاره و علمه و آثاره عبارت است از همان علم حضوری نه حصولی.

گفتیم که آیا خدا علم حصولی دارد؟ ما دو راه که بیشتر نداریم یا باید یک چیزی را ببینیم و عالم بشویم یا نیاز به دیدن نداریم آنچه که باید ببینیم: فرض کنید الان در این حیاط این آقا هست. تا من نبینم که نمی گویم، این الان شد علم حصولی. چون شما دارید به من نگاه می کنید، شما ندیدید ولی من دیدم، خب این وسیله اش چیست وسیله اش چشم است. من تا چشمم را باز نکنم می توانم ببینم؟ نه نمی توانم. خب این می شود حصولی. علم هم

۱ - سوره البقره (۲) قسمتی از آیه ۲۵۵

۲ - بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۸ و مصابیح الانوار فی حل مشکلات الأخبار، ج ۱، ص ۴۰۲، للسید عبدالله شبّر رضوان الله تعالی علیه

۳ - الاسفار، ج ۶، ص ۳۱۵ و ۳۱۶ و نهاية الحکمة: المرحلة ۱۲، الفصل ۱۳ و بداية الحکمة، المرحلة ۱۲؛ الفصل ۶ و ۸

۴ - رجوع شود به افق وحی ص ۱۱۸

نیاز به دیدن ندارد شما نگاه به خودتان بکنید شما بر وجود خودتان عالم هستید یانه؟ عالم نیستید؟ خب این نیاز به فکر کردن دارد؟ من بنشینم فکر کنم که من اصلاً هستم یا نیستم؟ یک ساعتی فکرش را بکنم اگر من منم پس کو کدوی گردنم<sup>۱</sup>. بنشینم بگویم یک ساعتی فکر کنم شاید به این نتیجه برسم که نه من نیستم! چون نتیجه دوطرف دارد دیگر. آمدم و من بعد از یک ساعت فکرکردن به این جا رسیدم که نه اصلاً ما کشک هستیم: ما همه شیران ولی شیر علم! این طور نیست؟ آنها رسیدند، بعد از فکر کردن به اینکه نیستند، ما نه، فکر نکرده می‌گوییم ما هستیم. بین ما و بین آنها فرق این است. ما فکر نکرده می‌گوییم ما هستیم. صحبت کردن‌هایمان را ببینید، پشت تربیون‌ها، در جمعیت‌ها، اوه اوه اوه یعنی ما هستیم دیگر. حرف ما! فکر نکرده ما هستیم آن بزرگان فکر کردند، ذکر گفتند، مراقبه کردند، تهذیب و تزکیه و تحت تربیت قرار گرفتند و بعد از سالها و دهها سال... مرحوم ملا حسین قلی همدانی بیست و دو سال زحمت کشید تا بعد از بیست و دو سال تازه فهمید که نیست<sup>۲</sup>.

بیست و دو سال می‌گفت که هستم! بله این وجود شریف و شخیص و مستقل و غنی بالذات، ما همین هستیم دیگر، غنی بالذات. او که اصلاً وجودش وجود عرضی است خداست! وجود ذاتی ما هستیم. ما آثار داریم حیات ما آسمان و زمین به حیات ماست ما اگر بمیریم آسمان و زمین از بین می‌رود. لذا اینقدر خرج می‌کنیم تا زنده بمانیم این همه کرور، کرور که بنده برای وجود مبارک خودم خرج می‌کنم، این به خاطر چیست؟ این است که اگر خدای نکرده خدای نکرده صدهزار مرتبه زبانم لال، اگر من سرم را گذاشتم! زمین عالم کن فیکون می‌شود! تمام عالم زیر و رو می‌شود! لذا باید بمانم! دیگر نه از جبریل اثر می‌ماند و نه از میکائیل و لذا باید بمانم! باید خرج کنم! باید پولها را برداریم برای بقا خودم! برای حیات خودم که مجبورم میلیارد میلیارد خرج کنم که بمانم! تا خلاصه که مشکلی پیش نیاید. اما آنها نه، آنها نشستند فکر کردند، فکر کردند، هی فکر کردند **تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة**<sup>۳</sup> این فکرهاست که انسان بنشیند فکر کند، هان! تا مثل خر نفهمد، از خریت در بیاید، خر، حضرت خر که می‌دانید

مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است

گاوان و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار<sup>۴</sup>

هان آنها نشستند فکر کردند رسیدند به اینجا که عجب!

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم که همی که نادانم<sup>۵</sup>

خدا رحمت کند بوعلی و امثال بوعلی و بالاتر از بوعلی‌ها مثل مولانا را.

۱ - رجوع شود به کتاب روح مجرد، ص ۱۶۳ و ۱۶۴ و هفت اورنگ عبدالرحمن جامی، اورنگ دوم، مقدمه مثنوی سلمان، حکایت آن ساده که در انبوهی شهر کدویی... ص ۳۱۲ نشر مهتاب

۲ - مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۴ و ۴۵

۳ - بحار الانوار، ج ۶۶ ص ۲۹۳

۴ - کلیات سعدی، گلستان، باب اول حکایت بیست

۵ - الله شناسی، ج ۲ ص ۱۵۶

ما همه شیران.. اوه اوه اوه

در زمان شاه وقتی اعلی حضرت محمدرضا شاه حرف می زد می گفت: ما فرمودیم!!  
یادم است قیافه اش، مثل اینکه تمام ملائکه را به استخدام گرفته بود: ما فرمودیم! الان هم از این فرمودیم ها هست! ما فرودیم! ما چه کردیم!

ولی این مولانا چه می گوید؟ نه بابا فرمودیم ها را بگذار کنار، فرمودیم چیست؟!

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد<sup>۱</sup>

آنها رفتند و رسیدند به اینکه که نیستند. پس معلوم است انسان با فکر کردن می فهمد که نه نیست. این طور است دیگر. ممکن است هم نه با فکر کردن بفهمد که هست. این علم می شود علم چه؟ علم حصولی. خب علم حق نسبت به آثار خودش -از شما سؤال می کنم- حصولی است یا حضوری است؟ دو تا که بیشتر نداریم یا حصولی است یعنی باید از خارج ذات بیاید داخل ذات، آن معلوم است بالعرض، آن معلوم بالعرض اول باید باشد تا بعد تبدیل به معلوم بالذات بشود. پس اگر حصولی است یعنی باید این اعیان خارجی باشند، خدا نگاه کند! پس این را هم من درست کردم! یادم نبود پس خدا خودش از بعضی از بندگانش در عجب می شود این را من درست کردم! یادم نمی آید این موجود عجیب غریب ولم نمی کند! این را من درست کردم؟! خدا این طوری گاهی تعجب می کند! خدا از بعضی از مخلوقاتش می خندد، واقعاً در تعجب می نشیند فکر می کند: من یادم نمی آید!

این علم حصولی که نمی شود پس علم دوم علم چیست؟ علم حضوری، علم حضوری: نفس حضور شیء است عندالعارف پس تا خدا بوده، شخص شخیص ما هم بوده ایم. نه من، شما هم بوده اید. همه عوالم هم بوده اند، منتها در تحت معلولیت او. ما معلول هستیم برای او و او علت بوده. معلول هیچ وقت از علت جدا نخواهد بود. خب این ماحصل و مجمل مطالبی که تا به حال راجع به مثل افلاطونی عرض کردیم.

مرحوم شیخ شهاب در این جا یک تقریر دیگری برای اثبات مثل افلاطونی دارند که البته تقریر تقریر سبکی است و از آن وزانت علمی و منطقی برخوردار نیست گرچه مرحوم آخوند سعی کردند که در قالب عبارت و با تقریر بهتری آن را ارائه بدهند که ان شاء الله باشد برای فردا.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱- مثنوی معنوی دفتر اول: اعتراض وزیران بر خلوت وزیر